

آیا می‌توان بر «دینخویی» ایرانی غلبه کرد؟ از فاضل غیبی

آرامش دوستدار «دینخویی» را بدرستی مهم‌ترین مانع ایرانیان در راه پیشرفت دانسته است. او دینخویی را «برخوردی عاری از سنجش و شک با امور» (1) تعریف می‌کند. یعنی اینکه نتوانیم در باورهای که دین در ما نهادینه کرده شک کنیم و در آنها بازنگری نماییم. البته چنین برخوردی نه ویژگی عوام است و نه منحصر به افراد مذهبی:



«دینخویی که زمانی از شکم دین زاده، در دامن آن .. بالیده، در روزگار ما .. به نوعی استقلال نیز دست یافته است. نه فقط مؤمن .. منحصرأً به گونه‌ای می‌پرسد و یاد می‌گیرد که از پیش قرار است بپرسد و بیاموزد؛ یعنی به گونه‌ای که جهان‌بینی دین‌اش را لااقل نقض نکند، بلکه هر مارکسیست مکتبی نیز که مارکس برایش «کاشف قوانین ازلی و ابدی» تاریخی-اجتماعی است..» (1)

بنابراین «دینخویی الزاماً با دین به مفهوم تاریخی یا متداول آن و نیز با پارسایی اصیل که از شرایط دین است کاری ندارد.» (1)، بلکه به شیوه برخورد ما با آرا و عقاید گذشتگان نظر دارد.

پس از فاجعه انقلاب اسلامی، طبیعی می‌بود، که ایرانیان از هر مذهب و مکتبی به خود آمده، در باورهای خود از مذهبی گرفته تا سیاسی شک کنند و در آنها تجدید نظر نمایند. اما شگفتا که نه تنها چنین نشده است که بازار مذهب‌زدگی گرم‌تر شده و شنوندگان سخنگویان اسلامی فزونی یافته است. اگر مردم مسلمان از دیدن قیافه آخوندها بیزارند و پس از آنکه مسجد به پایگاه حکومت اسلامی بدل شده است، از رفتن به آن خودداری می‌کنند، اینک به کمک دستگاه تبلیغی حکومت اسلامی و استفاده از شبکه یوتیوب دهها «فیلسوف»، «پژوهشگر» و «استاد» نسل جدید (مانند: رائفی‌پور، آقامیری، عباسی..) بویژه ذهن میلیون‌ها جوان ایرانی را بمباران می‌کنند. در خارج از کشور نیز کسانی مانند سروش، کدیور، شبستری.. با سخنرانی در بهترین دانشگاه‌های اروپا و آمریکا در این ارکستر نوای «منادیان اسلام نوین» را می‌نوازند.

برخی مهاجرت میلیونی ایرانیان فرهیخته به خارج از کشور و نزول

سطح هوشی ناشی از آن در جامعه ایران را زمین رشد جریانات درویشی، عرفانی و نمایشات چندش‌آور خرافی می‌دانند. اما واقعیت این است که از یک سو نارسایی انتقاد مذهبی و از سوی دیگر مجازات مرگ برای ترک اسلام، مسلمانان را وامی‌دارد، که همواره بدنبال اسلامی باشند با چهره بهتری از «اسلام وحشی بدوی»، که چهل سال است بر ایران حکومت می‌کند. با توجه به این نیاز، هر ملایی به ظاهری دیگر بساطی گسترده و همان جنس را به شیوه ای دیگر ارائه می‌کند. از این رو «اسلام فروشی» را می‌توان بازاری دانست که در آن انبوهی از حجره‌های رنگارنگ در حال «مهندسی افکار عمومی» هستند.

امروزه پرمشتری‌ترین حجره در این بازار را «عرفان فروشی» تشکیل می‌دهد. جالب است که نه تنها کسانی که از مذهب رسمی بریده‌اند مشتریان این حجره‌اند، بلکه حتی انبوهی از چپ‌های پیشین نیز به انگیزه آشنایی با ادیبان و سرایندگان بزرگ ایرانی خریدار «فیلسوفان عارف» شده‌اند.

به منظور آنکه عیار واقعی فریبکاران یاد شده را دریابیم به نمونه‌ای نظر کنیم. نامدارترین «فیلسوف عارف‌مشرّب» حسین الهی‌قُمشه‌ای است. او با تسلط بر چهار زبان و از بر کردن صدها بیت، در سخنرانی‌های پرشمار خود، در نهایت خوشببینی، ارزش‌های والای انسانی و اجتماعی را به کمک سرایش سراینده‌گان بزرگ ایرانی توصیف می‌کند. قمشه‌ای هدف خود را نهادینه کردن «دانایی، زیبایی و نیکی» در جوانان اعلام کرده است. منتها او با استناد بر آیاتی از قرآن می‌خواهد القا کند که این ارزش‌ها از اسلام سرچشمه گرفته‌اند، که نه تنها هم ادب و اندیشه ایرانی را سیراب کرده است، بلکه حتی اندیشمندان بزرگ جهانی نیز در نهایت چیز دیگری نگفته‌اند، جز آنکه در قرآن نیز آمده است!

تنها اشکال کار اینجاست که ما ایرانیان چهل سال است که با اسلامی طرفیم که جز شناعت و جنایت نمی‌داند و متولیان آن حاضر نیستند به خاطر انسانیت سرسوزنی از تعداد شلاق‌ها، سال‌های زندان و شدت شکنجه بر دگرباوران بکاهند. حکومتگران اسلامی با استناد بر قرآن و تأکید بر اینکه «جز این اسلامی نیست!»، حکومتی را بر ما ایرانیان تحمیل کرده‌اند، که به تبه‌کاری، بیداد و انسان‌ستیزی در تاریخ بشر بی‌سابقه است.

گفتن ندارد که قمشه‌ای در سخنرانی‌های خود در داخل و خارج از کشور همیشه پرچم حکومت اسلامی را در برابر خود می‌نهد و هیچگاه سخنی در

انتقاد از رفتار حکومتگران اسلامی و انتقاد از آنچه با ایران کرده‌اند، بر زبان نمی‌آورد. بنابراین باید پذیرفت که او مانند هم‌دیگر همکارانش نه تنها به عمد دربار اسلام دروغ‌پردازی می‌کند، بلکه از همه‌گونه پشتیبانی حکومت اسلامی نیز برخوردار است.

روشن است که دروغ‌گویی بیش‌رمان ملایان نه با خمینی شروع شد و نه با قمش‌ای پایان خواهد یافت. از این‌رو دیگر کافی نیست که بگوییم هر کوشش مبلغان اسلام برای آنکه چهره‌ای دیگر از اسلام بدوی نشان دهند، دروغین و فریب‌کارانه است، بلکه این گامی در جهت غلبه بر «دین‌خویی» است که نشان دهیم آنچه ملایان در وصف «اسلام رحمانی» می‌یافتند از کجا دزدیده‌اند.

در این میان جالب است که چون به سخنان قمش‌ای دقیق شویم و آنها را با دیگر خطوط فکری و مذهبی مقایسه کنیم، شگفت‌زده خواهیم شد، که ببینیم گویی او موبمو تبلیغ بهائیت می‌کند! زیرا آنچه می‌گوید، نه تنها خلاف اسلام، بلکه متضاد با آن است، اما دقیقاً با آموزه‌های بهائی همخوانی دارد. تنها بعنوان نمونه:

جستجوی حقیقت، ترک تعصب و مدارای مذهبی، مهرورزی بی قید و شرط بجای خشونت، بخشندگی بجای انتقام، دوری از ناراستی و استواری بر راستی بعنوان بزرگترین پاسدار سرافرازی انسانی، سرخوشی در زندگی و ستایش شادی، جستجوی حقیقت، تکیه بر مقام والای انسان، ستایش مقام والای زنان، ایران دوستی در عین جهان‌وطنی، برداشت نمادین از نوشته‌های مذهبی، تکیه بر پرورش اخلاقی بعنوان مهمترین اهرم پیشرفت اجتماعی... (2)

حال اگر بیاندیشیم که اینها در فرهنگ دیرین ایرانی ریشه دارند و در بهائیت در واقع با زنده شدن آنها در دوران معاصر روبرویم، به حقیقت مهمتری می‌رسیم و آن اینکه در گذشته نیز اسلام‌پناهان برای پوشاندن انسان‌ستیزی اسلام، اندیشه‌های والا و فرازهای انسانی در آثار اندیشمندان و سرایندگان ایرانی را به اسلام نسبت داده‌اند و به دروغ چهره‌های درخشان تاریخ ایران را «مسلمان» کردند. چنانکه الهی‌قمش‌ای نیز چنان وقیحانه راه آنان را ادامه می‌دهد، که مثلاً حتی ادعا می‌کند که فردوسی و خیام مسلمانانی عارف‌مسلک بودند که اولی افسانه‌هایی به هدف «نهی از منکر و امر به معروف» نقل کرده و خیام را دغدغه‌ای جز «می معنوی» نبوده است!

بنابراین «رمز موفقیت» متولیان اسلام، این است که با دزدیدن

اندیشه‌ها و رگه‌های فکری در کشورهای زیر سلطه خون‌آلود خود توانستند از توحش عربی هویتی اسلامی دست و پا کنند. اما چگونه ممکن بود آنان به چنین جعل بی‌نظیری موفق شوند؟

هر آیین و مکتبی در دنیا از چهره و درونمایه‌ای مشخص برخوردار است. زیرا «منطقی» نیست که آیینی و یا مکتبی، دو آموزه متضاد را نمایندگی کند. اما منطقی اندیشیدن در انسان نهادینه نیست و بشر پس از چند صدهزار سال تکامل اجتماعی، تازه در دوران شهرنشینی توانست رفته رفته منطقی بیاندیشد و آگاهانه اصولی را که نخستین بار در آثار ارسطو بازتاب یافت بکار بندد.

پس از آن نظامات فکری از ساختاری منطقی برخوردار شدند و نمی توانستند جزئی را که در تضاد با اجزای دیگر باشد در خود بپذیرند. اما اسلام از آنجا که از دوران بیابان‌گردی و پیشاشهرنشینی برخاست و بدین سبب با منطق بیگانه بود، می توانست هر پدید فکری دیگری را «اسلامی» کند. از این راه در طول قرن‌ها و دزدی‌های مداوم تا به امروز، باتلاقی فراهم آمده که در آن همه نوع خطوط و جریان‌ات فکری (از زرتشتی تا مزدکی و از مدرن تا سوسیالیستی) یافت می شود، اما از آنجا که آنها در باتلاق اسلامی با هم هیچگونه رابطه منطقی ندارند، مسخ می‌شوند و بدین سبب که از تعامل با دیگر اجزا درمی مانند، نیروی حیاتی خود را از دست می‌دهند. بدین سبب اسلام نه تنها نتوانست مانند هم دیگر ادیان تکامل یابد و همچنان بدویتی ماند که بود، بلکه به مسخ دیگر جریان‌ات فکری و زوال اندیشه در کشورهای اسلامی دامن زد.

از این نظر ترک «دینخویی» می‌تواند بدین روش صورت پذیرد که با تکیه بر اندیشه و اخلاق انسانی، «ایرانی» و «اسلامی» را از هم تمیز دهد. زیرا «دینخویی» مورد نظر آرامش دوستدار چیزی جز آن نیست که خردمندان در باورهای که دیگران (پدر و مادر، آموزگاران، پیشوایان دینی و اندیشمندان گذشته ..) در ما نهادینه کرده‌اند، تجدیدنظر کنیم و بکوشیم، خود را از «نابالغی خودخواسته» (کانت) رها نماییم. این همانست که نیچه نیز با توجه به بارهای فکری که در کودکی و جوانی بر انسان هموار می شود، او را در این مرحله «شتر باربر» خوانده است و خواستار آن است که او خود را از آنچه دیگران بر ذهنش سوار کرده‌اند برهاند و همچون «شیری در صحرای اندیشه» خود جولان نماید، تا به پاکی و راستی «کودکانه» برسد و زاینده اندیشه‌های نوین گردد.

به عبارت دیگر بر دینخویی عملاً چنین می‌توان غلبه کرد که در هر مورد و مطلبی در حدّ امکان از دانسته‌های موجود آگاهی یابیم و بدون آنکه رأی کسی را بنا به اقتدار معنوی، پیشوایی مذهبی و یا حتی کاردانی علمی بپذیریم به کمک آگاهی‌های موجود و اندیش مستقل خود به جستجوی حقیقت بکوشیم.

آرامش دوستدار هرچند که تأیید می‌کند که هر فردی «قابلیتش را دارد و باید به سهم خود با بردباری بجوید و بیابد که چگونه می‌توان پرده از سیمای سدچهر دینخویی برداشت» اما دغدغه اش نه دینخویی عوام، بلکه دینخویی خواص است:

«دینخویی، در حدی که مدعی فهمیدن به معنای جدی آن است، نه از آن عوام بلکه منحصر به خواص است.» (1)

براستی نیز «خواص» (نخبگان) تنها زمانی شایسته این نام هستند که اندیشه‌ای نوین و سوای گذشتگان به میان آرند، وگرنه تکرار و استناد به گفتار «بزرگان» از هر «عامی» برمی‌آید. چنین است که طبعاً غلبه بر دینخویی وظیفه‌ای است تاریخی که نخبگان جامعه با عمل بدان می‌توانند به شمار هرچه بیشتری به پیشروان فکری بدل گردند. چنانکه در تاریخ اروپا نیز تا همین یکی دو سد پیش شمار رهیدگان از دینخویی انگشت شمار بود. تا آنکه اندیشمندان بزرگی در هم رشته‌ها طرحی نو درافکندند و راهنمای گروهی هرچه بزرگتر از نخبگان شدند.

در ایران، چنانکه اشاره شد، راه غلبه بر دینخویی (نه غیرممکن، اما) بسیار دشوار است. زیرا نخست باید میراث فرهنگی خود را از جعل و تصرف اسلامی برهانیم، تا سپس بتوانیم آرای گذشتگان را با خردمندی انتقاد کنیم و به افق‌های نوینی دست یابیم.

از این نظر شایسته می‌بود که اندیشمندان معاصر ما در این راه پیشگام شوند و بویژه خود آرامش دوستدار پس از بررسی گسترده دینخویی، راه‌های غلبه بر آن را روشن کند. اما دوستدار با وجود آنکه بسیاری از او خواسته‌اند که از «دردشناسی» به «درمانگری» روی آورد، تا بحال چنین نکرده است. اشار زیرین شاید روشنگر علت آن باشد:

آرامش دوستدار در نوشتار «فروپاشی وحدت سه‌گان ایران در اسلام» هرچند «خیال‌های حریری و احساس‌های رؤیایی و انسان‌دوستانه» حافظ را می‌ستاید، اما از این دفاع می‌کند که: او «قرآنی می‌اندیشیده» و

«فقط از سر عناد یا به زور آرزو می‌شود تأثیر قرآن را در حافظ انکار کرد.» (3)

دوستدار که هم دیوان حافظ و هم قرآن را می‌شناسد، باید بداند که میان بدویت انسان‌ستیز قرآن و انسان‌دوستی والای حافظ نمی‌تواند کوچکترین رابطه‌ای وجود داشته باشد، بلکه تأثیرپذیری حافظ از قرآن دروغی است که ملایان پراکنده‌اند و در واقع توهینی به اوست.

توگویی دوستدار نیز بر این تضاد آگاه باشد، برای به کرسی نشاندن حکم خود ابتدا (ظاهراً به مصداق لقمان حکیم!) ادعا می‌کند که: «اگر انگیزه‌های ناآگاه آدمی ایجاب کنند، بسیاری از چیزها می‌توانند از ضد خود برآیند.» (2) بدین معنی، حافظ که می‌سرود: «من از بازوی خود دارم بسی شکر، که زور مردم آزاری ندارم..»، نگرش خود را از قرآنی برداشت کرده است که به کشتن کافران و چهار پاره کرده مفسدان فرمان می‌دهد!

قابل تصور نیست، که آرامش دوستدار توجه نداشته باشد، میان انسان‌ستیزی قرآن و انسان‌دوستی حافظ دوران دراز تکامل بشری از بدویت بیابانگردی به شهرنشینی متعالی طی شده است. به هر حال او پس از این، به هدف اثبات «قرآنی اندیشی» حافظ، به دستاویزی متوسل می‌شود که بارزترین نشان^۱ دینخویی است و آن همانا استناد به فلان شخص معروف و یا صاحب‌نظر مشهور است!

فراتر از این، دوستدار در تأیید خود بجای استناد به حافظ‌شناسانی مانند، فروغی، غنی، قزوینی، خانلری و معین ... به دو نفری استناد می‌کند که اتفاقاً در این مورد بهیچ‌وجه صلاحیت ندارند:

– اولی، گوته است که روشن است آشنایی او با فارسی و عربی نمی‌توانست چندان باشد که در این باره داوری کند و جز نقل شنیده‌های خود کاری نکرده است.

– دیگری، بهاء‌الدین خرمشاهی، ملایی کلاهی است که با نوشتن 12 کتاب درست به هدف دامن زدن به همین دروغ وقیحانه گوی سبقت را از ملایانی مانند مرتضی مطهری ربوده است.

آیا آرامش دوستدار نمی‌داند که هیچ دیوانی به انداز^۲ دیوان حافظ مورد جعل و تصرف و تجاوز ملایان نبوده است و «حافظ قرآن» دروغی است که به کمک جعل چند بیت به او بسته‌اند؟ وانگهی، امروزه حتی یکی از نوملایان به نام آقامیری می‌گوید، حفظ کردن کاری «احمقانه»

است و قرآن را باید فهمید نه آنکه حفظ کرد! با این وصف، آیا توهینی به هوش و درایت حافظ نیست که او را حافظ قرآن بدانیم؟

اگر دوستدار بدین می‌اندیشید که حافظ چگونه مسلمانی بوده است که حتی یک بیت در ستایش محمد، علی، حسین... نسروده، اما دیوانش پر است از ستایش «کاووس و کی»، «بهمن و قباد»، «پرویز و باربد»، «جمشید و فریدون»... (4) نه تنها می‌توانست حافظ را از جعل و تصرف اسلامیون نجات دهد، بلکه نمونه‌وار شیوۀ غلبه بر «دینخویی» را نیز نشان می‌داد.

فاضل غیبی

(1) آرامش دوستدار، دینخویی چیست؟، پژواک ایران

(2) ن.ک. به کتاب تازه منتشرشده: محمود صباحی، تأملات دیرنگام در باب آغازگری باب و آموزگری بهائی، انتشارات فروغ.

(3) آرامش دوستدار، «فروپاشی وحدت سه‌گانۀ ایران در اسلام»

(4) دلارام مشهوری، «حافظ دیوانۀ سرسامی یا فرزانه‌ی جاودانی»، در «دو گفتار»، خاوران (پاریس)، 1379

فدرالیسم در آلمان (۱) از منوچهر صالحی

کند و کاوی درباره فدرالیسم

از آنجا که نزدیک به ۶۰ سال است که در آلمان زندگی می‌کنم و سیستم سیاسی این کشور را تا اندازه‌ای می‌شناسم، شاید بتوان با بررسی همه‌جانبه فدرالیسم در آلمان خوبی‌ها و بدی‌های این سیستم سیاسی را بهتر و همه‌جانبه‌تر نمایان ساخت.



همان‌گونه که پیش‌تر یادآور شدیم، ساختار فدرالیستی در آلمان در دوران پیشامُدرن یعنی در دورانی در این کشور به‌وجود آمد که هنوز در اروپا بنا به روایت مارکس مناسبات تولید ژرمنی[1] و فئودالی حاکم بوده است و به‌همین دلیل برخی از پژوهشگران آن را «فدرالیسم از بالا» نامیده‌اند، یعنی فدرالیسم در آلمان فرآورده روند تاریخی ویژه‌ای است که فقط در این سرزمین تحقق یافته و میراثی است که از گذشته به‌جا مانده است. به‌عبارت دیگر فدرالیسم در آلمان پیش از پیدایش پدیده دولت سراسری به‌وجود آمد. در آن دوران بیشتر اقوام آلمان در مناطق زیست خود نوعی استقلال سیاسی داشتند و در هنگام خطر به کمک هم می‌شتافتند. در دورانی که امپراتوری روم کوشید مناطق آلمان‌نشین را اشغال و مستعمره خود سازد، اتحاد اقوام آلمانی سبب شد تا ارتش ۴۰ هزار تنی امپراتور آگوستوس[2] در برابر ارتش متحده اقوام ژرمن به سختی شکست خورد. همین وضعیت سبب شد تا امپراتوری روم رودخانه راین[3] را به‌مثابه مرز میان مدنیت و بربریت بپذیرد و اقوام ژرمن ساکن آلمان را که در شرق و شمال رودخانه راین می‌زیستند، به حال خود رها کند.

دیگر آن که می‌دانیم امپراتوری روم غربی توسط سربازان ژرمن که جذب ارتش روم غربی گشته بودند، در سال ۴۸۰ میلادی نابود شد. در عوض روم شرقی که دولت بیزانس نامیده شد، توانست در برابر دولت ساسانی و هم‌چنین یورش مسلمانان مقاومت کند و سرانجام در سال ۱۴۵۳ میلادی، یعنی تقریباً ۱۰۰۰ سال پس از سقوط امپراتوری روم غربی توسط ترکان عثمانی نابود شد.

با فروپاشی امپراتوری روم غربی در مناطق مختلف اروپا دولت‌های نوپا پدید آمدند که بخشی از آن خود را «امپراتوری مقدس روم» نامید. بخش بزرگی از سرزمین آلمان جزئی از «امپراتوری مقدس روم» بود و در سال ۱۳۵۶ بخشی از شاهزادگان آلمان که خود را «کورفورست»[4] می‌نامیدند، یعنی اشرافی که از حق گزینش پادشاه «امپراتوری مقدس روم» برخوردار بودند، توانستند با برخورداری از حق حاکمیت در مناطق قومی خویش دوباره به استقلال سیاسی محدودی دست

یا بند. به این ترتیب در حوزه «امپراتوری مقدس روم» پادشاه توسط شورای از شاهزادگان دولتهای محلی برگزیده می‌شد که بر آن اساس «پادشاهی انتخابی» جانشین «پادشاهی خونی» شد.

با آغاز سده‌های میانه هر چند پادشاه برگزیده «امپراتوری مقدس روم» کانون اصلی قدرت سیاسی آلمان بود، اما در عین حال از قدرت زیادی برخوردار نبود، زیرا امپراتور برای آن که بتواند سیاست دلخواه خویش را پیاده کند، باید با امیران و اشرافی که در مناطق قومی خود از حاکمیت برخوردار بودند، نوعی ائتلاف می‌کرد، یعنی بدون برخورداری از پشتیبانی آنها نمی‌توانست سیاستهای خود را اجرایی کند.

با پیدایش رفرماسیون [5] که جنبشی دینی بود، «امپراتوری مقدس روم» نیز به «امپراتوری مقدس روم - ملت آلمان» بدل شد، یعنی این امپراتوری فقط از شاهزاده‌نشین‌ها و دولتهای آلمانی‌تبار تشکیل شده بود. دیگر آن که چون بخشی از شاهزادگان خودمختار آلمان به مذهب پروتستان‌تیسم گرویدند، زمینه برای آغاز جنگهای مذهبی نخست در آلمان و سپس در اروپای غربی فراهم گشت که بیش از ۳۰ سال به درازا کشید. با این حال «امپراتوری مقدس روم - ملت آلمان» با ساختار سیاسی نو تا ۱۸۰۶ دوام داشت. در آن دوران چندین شاهزاده‌نشین در همکاری با هم نهادهای اداری مشترکی را برای قلمروئی بزرگتر که آن را «حوزه امپراتوری» [6] می‌نامیدند، تشکیل دادند. با تحقق این نهادها زمینه برای تبدیل فدرالیسم سنتی به فدرالیسم سیاسی مودرن در آلمان فراهم گشت. همچنین جنگهای ۳۰ ساله سبب شد تا اتحادیه‌های نظامی در این حوزه‌ها تحقق یابند که به تدریج سبب پیدایش مرزهای شناخته و پذیرفته شده این مناطق گشت. به عبارت دیگر، در نتیجه اصلاحات سیاسی در بطن «امپراتوری مقدس روم - ملت آلمان» سرزمین‌هایی که دارای مرزهای شناخته شده و حاکمیت سیاسی خودمختار بودند، به وجود آمدند و در نتیجه گذار از فدرالیسم سنتی به ساختارهای سیاسی فدرالیسم مودرن را ممکن ساختند. همچنین حکومت‌های خودمختار فدرال در تنظیم و امضاء «قرارداد صلح وستفالی» [7] نقشی تعیین‌کننده داشتند. با این حال ۳ نهاد «امپراتور»، «سیستم قضائی» پیشین که بگرنج‌آفرین بود و همچنین «شورای امپراتوری» [8] از گذشته باقی ماندند که از این میان «شورای امپراتوری» برخلاف گذشته که هر از گاهی تشکیل می‌شد، به نشست‌های مدام شاهزادگان خودمختار بدل گشت که از حق تصمیم‌گیری برخوردار شده بود. این سنت با تحقق «مجلس ایالت‌ها» [9] در جمهوری فدرال آلمان تا کنون پا برجا مانده است.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که پس از فروپاشی «امپراتوری مقدس روم - ملت آلمان» و اشغال آلمان توسط ناپلئون در سال ۱۸۰۶ نخست ۱۶ و پس از چندی ۳۶ شاهزاده‌نشین آلمان در «اتحادیه راین»^[10] با هم متحد شدند. هدف اصلی این اتحادیه مربوط به حوزه دفاعی می‌شد، یعنی این شاهزاده‌نشینان متعهد شده بودند که هرگاه ناپلئون به مثابه امپراتور فرانسه به کمک نظامی نیاز داشته باشد، به ارتش فرانسه کمک کنند.

پس از شکست ناپلئون بناپارت در واترلو در سال ۱۸۱۵ از پیوستن «دولت‌های مستقل» آلمان، به هم «اتحادیه آلمان»^[11] پایه‌گذاری شد که به نوعی ادامه منطقی و به روز شده «امپراتوری مقدس روم - ملت آلمان» بود. در رابطه با این اتحادیه پارلمانی به‌وجود آمد که آن را «مجلس فدرال»^[12] و یا «مجلس شاهزادگان»^[13] نامیدند. مکان این مجلس در شهر فرانکفورت آلمان از ایالت هسن^[14] بود. این مجلس از نمایندگان شاهزاده‌نشینان و همچنین شهرهای آزاد که آن‌ها را «شهرهای هانزا»^[15] می‌نامیدند، تشکیل می‌شد. البته نمایندگان این مجلس نه از سوی مردم، بلکه توسط شاهزادگان برگزیده می‌شدند و باید خواست‌های شاهزادگان خود را نمایندگی می‌کردند.

در همان زمان «مجلس فدرال» از حق وضع قوانین برای دولت فدرال برخوردار گشت و تصویب شد که قوانین «مجلس فدرال» برتر از قوانین «مجلس‌های ایالتی» است. به این ترتیب منافع جمعی برتر از منافع ایالتی گشت. با این حال دولت‌های ایالتی شاهزاده‌نشین هنوز از حق حاکمیت ملی برخوردار بودند و قوای اجرائی و قضائی اتحادیه آلمان نمی‌توانست در این حوزه‌ها دخالت کند. از سوی دیگر هیچ یک از ایالت‌ها از حق جدا شدن از اتحادیه آلمان برخوردار نبود، مگر آن که خواست جدائی آن ایالت در «مجلس فدرال» به اتفاق آراء تصویب می‌شد. از آن‌جا که در آن دوران دولت‌های کوچک آلمان از سوی همسایگان نیرومند خویش مُدام تهدید می‌شدند، تمامی ساختار «اتحادیه آلمان» بر روی دفاع از تمامیت ارضی دولت‌های عضو متمرکز شده بود و به همین دلیل آن اتحادیه هنوز نمی‌توانست به یک دولت فدرال مُدرن تبدیل شود.

در دوران انقلاب سال‌های ۴۹-۱۸۴۸ «مجلس ملی فرانکفورت» کوشید «حکومت مرکزی موقتی» را تشکیل دهد. اما در آن دوران دولت‌های ایالتی شاهزاده‌نشین حاضر به پذیرفتن و اجرای مصوبات و فرمان‌های «حکومت مرکزی موقت» نبودند. طرح قانون اساسی که به تصویب «مجلس فدرال» در فرانکفورت رسید، برای آن که بتواند از پشتیبانی

شاهزادگان ایالت‌ها برخوردار گردد، از یکسو دارای سویه‌های فدرالی و از سوی دیگر دارای گرایش‌های دولت یکپارچه بود. همچنین «حکومت مرکزی موقت» که به پیشنهاد «مجلس ملی فرانکفورت» از نمایندگان دولت‌های شاهزاده‌نشین تشکیل شد، فقط از حق مشاوره دادن به حکومت‌های ایالتی برخوردار بود.

پس از شکست انقلاب دمکراتیک سال‌های ۴۹- ۱۸۴۸ که مارکس و انگلس نیز در آن شرکت داشتند، دولت پروس که به تدریج به یکی از نیرومندترین قدرت‌های نظامی آن زمان تبدیل شده بود، توانست در ۱۸۶۶ در جنگ امپراتوری اتریش را شکست دهد و دولت اتریش را به پذیرش انحلال «اتحادیه آلمان» وادار سازد. بیسمارک که صدراعظم دولت پادشاهی پروس بود، در سال ۱۸۶۷ توانست به رهبری دولت پروس «اتحادیه شمال آلمان» را به وجود آورد که در آن تمامی ایالت‌های شاهزاده‌نشین آلمان که در شمال رودخانه ماین^[16] قرار داشتند، عضو بودند. این اتحادیه دارای «مجلس ایالت‌ها» بود که از ۴۳ نماینده تشکیل می‌شد و ۱۷ تن از این نمایندگان باید از سوی ایالت پروس برگزیده می‌شدند. در کنار آن ایالت‌های عضو «اتحادیه شمال آلمان» «مجلس رایش»، یعنی «مجلس امپراتوری» را تشکیل دادند و این دو مجلس از حق قانون‌گذاری برخوردار گشتند.

پس از پیروزی ارتش «اتحادیه شمال آلمان» به رهبری پروس در جنگ با فرانسه و شکست ارتش فرانسه و اسارت ناپلئون دوم، در سال ۱۸۷۱ به دعوت بیسمارک همه نمایندگان شاهزاده‌نشینان آلمان در نشستی که در قصر ورسای تشکیل شد، شرکت کردند و شاهزاده‌نشینان جنوب آلمان که با هم «اتحادیه جنوب آلمان» را تشکیل داده بودند، رهبری پروس را پذیرفتند و همه با هم «امپراتوری آلمان» را تأسیس کردند و شاه پروس را به عنوان شاه امپراتوری برگزیدند. همچنین شهر برلین که تا آن زمان پایتخت پروس بود، به پایتخت «امپراتوری آلمان» بدل گشت. مجلس ملی را «رایش‌تاگ»، یعنی «مجلس امپراتوری» نامیدند و در کنار آن «مجلس ایالت‌ها» تشکیل شد. اما در آن دوران نقش «مجلس ایالت‌ها» از «مجلس رایش» بسیار مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر بود. دیگر آن که مالیات‌هایی که حکومت فدرال حق دریافت آن را داشت، برای تأمین هزینه‌اش کافی نبود و در نتیجه دولت‌های ایالتی باید بخشی از کمبود بودجه دولت مرکزی را تأمین می‌کردند. به این ترتیب در آغاز دولت مرکزی وابسته به دولت‌های ایالتی بود، اما با گذشت زمان به قدرت «مجلس رایش» و همچنین به قدرت صدراعظم دولت مرکزی افزوده شد و زمینه برای تحقق دولت فدرال مُدرن هموار گشت. این وضعیت کم و بیش

تا پایان جنگ جهانی یکم که سبب فروپاشی امپراتوری سلطنتی آلمان و تحقق «جمهوری وایمار» [17] گشت، ادامه داشت.

ساختار دولت فدرالی که در دوران امپراتوری آلمان تحقق یافته بود، در جمهوری وایمار تقریباً دست‌نخورده باقی ماند. در دوران امپراتوری آلمان دولت امپراتوری از «دولت‌های عضو» [18] تشکیل می‌شد، اما در جمهوری آلمان «دولت‌های عضو» به «سرزمین‌های عضو» تبدیل شدند و به این ترتیب کوشیده شد از وزن ایالت‌ها در برابر حکومت مرکزی کاسته شود. همچنین بنابر قانون اساسی جدید دولت فدرال، یعنی حکومت مرکزی بخش عمده مالیات‌ها را دریافت می‌کرد و حکومت‌های ایالت‌ها از نقطه نظر مالی به حکومت مرکزی وابسته شدند. همچنین حوزه قانون‌گذاری حکومت مرکزی در مقایسه با حکومت‌های ایالتی بسیار بیشتر و گسترده‌تر گشت. دیگر آن که از دامنه مسئولیت «مجلس ایالت‌ها» به شدت کاسته شد. اما «مجلس ایالت‌ها» از حق «وتو» در برابر «مجلس فدرال» برخوردار بود و این مجلس هرگاه می‌توانست قوانین خود را با دو سوم آراء تصویب کند، «وتو» مصوبه «مجلس ایالت‌ها» بی‌اثر می‌شد.

در سال ۱۹۳۳ هیتلر که رهبر «حزب کارگری سوسیالیست‌های ملی آلمان» [19] بود، به قدرت سیاسی دست یافت. او که در مبارزات انتخاباتی دشمنی خود با دموکراسی را آشکار کرده بود، در نخستین گام مجلس فدرال را تعطیل و جز حزب خود، مابقی احزاب را منحل کرد و توانست خود را به «رهبر» بدون مناقشه آلمان بدل سازد. پس از آن نیز اعضای حزب او رهبری حکومت‌های ایالتی را به دست گرفتند و بنا بر قانونی که در سال ۱۹۳۴ تصویب شد، در آن انحلال «سازماندهی فدرال امپراتوری رایش» اعلان شد. همچنین بنا بر همان قانون تمامی حکومت‌های ایالتی باید بدون چون و چرا از فرامین صدراعظم امپراتوری، یعنی هیتلر تبعیت می‌کردند. به عبارت دیگر، در این دوران «دولت واحد تمرکزگرا» جانشین «دولت فدرال تمرکزگرایز» گشت. در عین حال رهبری نهادهای اداری آلمان به طور کامل در اختیار کادرهای «حزب کارگری سوسیالیست‌های ملی آلمان» قرار گرفت و دولت تمرکزگرا توانست واحدهای سیاسی آلمان را که به خاطر ساختار فدرالی قابل اصلاح نبودند، دگرگون کند. برای نمونه بخشی از سرزمین ایالت‌های نیدرساکسن [20] و شلسویک هولشتاین [21] ضمیمه شهر هامبورگ شدند که بنا بر ساختار فدرالی خود یک ایالت محسوب می‌شد.

با پایان جنگ جهانی دوم آلمان به ۴ منطقه تقسیم شد که هر یک از آن‌ها در اشغال ارتش‌های روسیه شوروی، ایالات متحده آمریکا،

بریتانیای کبیر و جمهوری فرانسه بود. در آغاز اداره این مناطق نیز در حوزه اختیار ارتش این کشورها قرار داشت. در کنفرانس یالتا که در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد، درباره آینده آلمان تصویب شد که نظام سیاسی آینده آلمان باید آنچنان باشد که هیچ نیروی سیاسی نتواند به سود اغراض سیاسی خویش از انحصار قدرت حکومتی سواستفاده کند.

در سال ۱۹۴۶ در مناطقی که در اختیار ارتشهای غربی بود، اجازه داده شد در محدوده «سرزمینهای فدرال» نهادهای اداری ایجاد شوند. به عبارت دیگر، پیش از آن که جمهوری فدرال آلمان غربی ایجاد شود، به فرمان دولت‌های اشغالگر در سه حوزه غربی این کشور نهادهای اداری ایالت‌های خودمختار به وجود آمدند. در سال ۱۹۴۸ در کنفرانسی که در لندن برگزار شد و نمایندگان دولت‌های ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ شرکت داشتند، تصویب شد که دولت آینده آلمان باید دولتی با ساختار فدرال باشد، زیرا از یکسو فدرالیسم در آلمان در چند سده گذشته در اشکال مختلف وجود داشت و از سوی دیگر دولت مرکزی در دولتی فدرال از اقتدار همه‌جانبه‌ای برخوردار نیست و در نتیجه نمی‌تواند با انحصار قدرت سیاسی در دستان خود به دولتی قدرقدرت و خطرناک بدل گردد. بر اساس این مصوبه در سال ۱۹۴۹ جمهوری فدرال آلمان در مناطق غربی این کشور تحقق یافت. طرح قانون اساسی دولت جدید باید مورد تأیید دولت‌های اشغالگر قرار می‌گرفت.

بنا بر بند ۱ از اصل ۲۰ قانون اساسی آلمان «جمهوری متحده آلمان دولتی دمکراتیک، فدرال و رفاء اجتماعی است.» جمهوری آلمان از دولت فدرال و همچنین دولت‌های ایالتی که از حاکمیت محدودی برخوردارند، تشکیل شده است. دولت‌های ایالتی در این کشور دارای وظایف ایالتی هستند و مجموعه دولت فدرال و دولت‌های ایالتی تمامیت کمی و کیفی جمهوری فدرال آلمان را تشکیل می‌دهند.

همچنین در بندهای ۲ و ۳ از اصل ۲۰ قانون اساسی آلمان سیستم سیاسی این دولت تعریف شده است که بر اساس بند ۲ «تمامی قدرت دولت ناشی از ملت است. ملت از طریق شرکت در انتخابات و با رأی خود این قدرت را به ارگان‌های جداگانه قانون‌گذاری، اجرائی و قضائی واگذار می‌کند» و بر اساس بند ۳ «قوه قانون‌گذاری از نظم متکی بر قانون اساسی و قوای مجریه و قضائیه از قانون پیروی می‌کنند.» دیگر آن که بنا بر بند ۳ از اصل ۷۹ قانون اساسی آلمان «اصلاح این قانون اساسی» در مورد تقسیم فدراسیون به ایالت‌ها، همکاری اصولی ایالت‌ها در امر قانون‌گذاری و یا اصول اساسی مندرج در اصول ۱

و ۲۰ مجاز نخواهد بود.» به همین دلیل نیز در آلمان این اصل از قانون اساسی را «اصل جاودانه» [22] نامیده‌اند که بر اساس آن برخی از اصول قانون اساسی قابل تغییر نیستند. شبیه چنین اصلی را می‌توان در قانون اساسی برخی از کشورهای دیگر و همچنین در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز یافت. چکیده آن که تحقق دولت فدرال در آلمان غربی بنا بر خواست دولت‌های اشغالگر و برخی از همسایگان این دولت در قانون اساسی نوین گنجانده شد.

در تدوین قانون اساسی نوین برای آلمان غربی چند اصل در نظر گرفته شد که بر اساس آن ساختار سیاسی - اداری باید کاملاً تمرکززدا و هیرارشی آن از پائین به بالا می‌بود. دیگر آن که چون بخشی از ایالت پروس به لهستان افزوده شده و بخش دیگر آن در اشغال ارتش روسیه شوروی بود، تصمیم گرفته شد که ایالت پروس نمی‌باید دوباره بازسازی می‌شد و با پیوستن شرق و غرب آلمان به هم باید در مناطق بازمانده از پروس چند ایالت کوچک‌تر تشکیل می‌شدند.

در بخش شرقی آلمان که در اشغال روسیه شوروی بود، در سال ۱۹۴۹ جمهوری دمکراتیک آلمان به وجود آمد. بنا بر اصل یکم قانون اساسی جمهوری دمکراتیک آلمان این دولت از ایالت‌ها تشکیل می‌شد که حوزه اختیار اداری آن‌ها در مقایسه با ایالت‌های جمهوری وایمار بسیار کم‌تر بود. به عبارت دیگر در جمهوری دمکراتیک آلمان هر چند ساختار دولت فدرال پابرجا مانده بود، اما دولت مرکزی از اختیار و اقتدار بسیار بیش‌تری برخوردار گشته بود. در مقایسه این دو ساختار می‌توان گفت که هدف دولت فدرال در آلمان غربی جلوگیری از تحقق دولت مرکزی تمرکزگرا بود، در حالی که بنا بر قانون اساسی دولت دمکراتیک آلمان شرقی دولت فدرال می‌باید دولتی تمرکزگرا می‌بود. در آلمان شرقی ایالت‌ها دارای مجلسی بودند که آن را «اتاق ایالت‌ها» [23] می‌نامیدند. نمایندگان این مجلس از سوی مجلس‌های ایالتی برگزیده می‌شدند. اما از آنجا که در آلمان شرقی مبارزه انتخاباتی بین احزاب ممنوع بود و مردم باید همیشه فقط به لیست واحدی رأی می‌دادند که از پیش رهبران احزاب بر سر آن با هم توافق کرده بودند، در نتیجه انتخابات نمایندگان «اتاق ایالت‌ها» نیز به صورت بلوک انجام می‌گرفت. البته در این لیست اکثریت کاندیداها از «حزب متحده سوسیالیست آلمان» [24] بودند که در دوران استالین به اجبار از وحدت بخش شرقی «حزب کمونیست آلمان» [25] و «حزب سوسیال دمکرات آلمان» [26] تشکیل شده بود. به این ترتیب آشکار می‌شود که در آلمان شرقی برخلاف اتحاد جماهیر شوروی هر چند سیستم تک‌حزبی وجود

نداشت، اما همه احزاب باید به ساز «حزب متحده سوسیالیست آلمان» مرقصیدند و با شرکت در لیست مشترک کاندیدها و انتخابات بلوک‌بندی شده به زندگی سیاسی خود ادامه می‌داند. چکیده آن که «حزب متحده سوسیالیست آلمان» همچون حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی که همه اهرم‌های قدرت سیاسی را در دستان خود متمرکز کرده بود در «مجلس خلق» و مجلس‌های ایالتی حرف اول و آخر را می‌زد.

با این حال در سال ۱۹۵۲ با وضع قوانین جدید اداری ساختار فدرال در آلمان شرقی به طور کامل از بین رفت و جای ایالت‌ها را «ناحیه‌ها» [271] گرفتند، یعنی سرزمین آلمان شرقی به ۱۴ ناحیه تقسیم شد. هر ناحیه‌ای دارای «مجلس ناحیه» بود، اما این مجلس‌ها بیشتر نقش نظارت بر ارگان‌های اجرائی را داشتند و بسیار محدود از حق قانون‌گذاری برخوردار بودند.

پس از فروپاشی آلمان شرقی در سال ۱۹۹۰ و پیوست این سرزمین به «جمهوری فدرال آلمان»، سرزمین آلمان شرقی به ۵ ایالت جدید تقسیم شد و در حال حاضر دولت فدرال آلمان از ۱۶ دولت ایالتی تشکیل شده است که ۳ شهر برلین، هامبورگ و برمن [28] از حقوق ایالتی برخوردارند.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که با فروپاشی آلمان شرقی اقتصاد عقب‌مانده و دولتی آن دولت با کمک دولت آلمان غربی آگاهانه نابود شد، زیرا در آن زمان این توهم وجود داشت که با اتحاد دگرباره آلمان سرمایه‌داران آلمان و جهان در این منطقه سرمایه‌گذاری خواهند کرد و چندی بعد اقتصاد وابسته به بخش خصوصی در آلمان شرقی بسیار شکوفا خواهد شد. واقعیت آن است که مالیات‌دهندگان آلمان با پرداخت مالیات ویژه‌ای هزینه زیرساخت‌های بسیار مُدرن در ایالت‌های جدید را تأمین کردند، اما سرمایه‌گذاری در این بخش بسیار محدود بوده است و به همین دلیل بیش از ۵ میلیون از جمعیت آلمان شرقی برای یافتن کار و برخورداری از رفاه بیشتر به ایالت‌های ثروتمند آلمان غربی کوچ کردند. امروز در بسیاری از شهرهای آلمان شرقی خانه‌های آپارتمانی چند طبقه را باید ویران کنند، زیرا بسیاری از شهرها نیمی تا دو سوم جمعیت خود را از دست داده‌اند. در عوض در مناطق پیشرفته آلمان مردم با کمبود آپارتمان‌های مسکونی روبرویند و به همین دلیل اقشار پائینی جامعه باید گاهی تا ۵۰٪ از درآمد خود را برای کرایه خانه پردازند. دیگر آن که در این مناطق و شهرها قیمت خانه و آپارتمان طی ۱۰ سال گذشته تقریباً ۲ برابر شده است.

از سوی دیگر با پیوستن آلمان شرقی به «جمهوری فدرال آلمان» ساختار سیاسی این کشور دچار دگرگونی شد، زیرا بازمانده حزب سوسیالیست متحده آلمان «حزب سوسیالیسم دمکراتیک» [29] را به وجود آورد و توانست به پارلمان راه یابد. در همین دوران در ایالت‌های غربی آلمان در اعتراض به سیاست‌های حکومت ائتلافی «حزب سوسیال دمکرات آلمان» و «حزب سبزها» [30] جنبشی از چپ‌های دمکرات، سوسیال دمکرات‌هایی که از حزب خود جدا شده بودند و همچنین سندیکالیست‌هایی که حاضر نبودند ضد رفرم‌های دولت رفاه حکومت ائتلافی را بپذیرند، تشکیل شد که پس از چندی خود را «گزینه انتخاباتی کار و عدالت اجتماعی» [31] نامید. در سال ۲۰۰۵ «حزب سوسیالیسم دمکراتیک» که در شرق آلمان نیرومند بود و «گزینه انتخاباتی کار و عدالت اجتماعی» که در غرب آلمان کم‌توان بود، با هم متحد شدند و «حزب چپ» [32] را به وجود آوردند که در حال حاضر از پشتیبانی ۸ تا ۱۰٪ رای دهندگان برخوردار است. دیگر آن که با پیدایش حزب افراطی و دست راستی «گزینه برای آلمان» احزاب بزرگ کوچک شدند. در حال حاضر حزب محافظه‌کار «دمکرات‌های مسیحی آلمان» [33] از پشتیبانی کمتر از ۳۰٪ و «حزب سوسیال دمکرات آلمان» از کمتر از ۱۵٪ رأی دهندگان برخوردارند. به همین دلیل نیز تشکیل دولت ائتلافی در آینده با دشواری زیاد ممکن خواهد شد.

با آن که دولت‌های اشغالگر خواهان تحقق دولت فدرال در آلمان بودند، اما نقش آن‌ها در تعیین ساختار دولت فدرال زیاد نبوده است. مضمون دولت فدرال آلمان غربی توسط نمایندگان احزاب سیاسی که پس از فروپاشی «رایش سوم» [34] توانستند فعالیت سیاسی خود را آغاز کنند، تدوین شد. در تدوین قانون اساسی نوین نمایندگان همه احزابی که تشکیل شده بودند، حتی «حزب کمونیست آلمان» شرکت داشتند. نمایندگان این احزاب با بررسی تاریخ فدرالیسم آلمان توانستند ساختار نوین دولت فدرال در آلمان را تدوین کنند که در آن دو اصل که نقشی اساسی در ساختار دولت فدرال بازی می‌کنند، مورد توجه ویژه قرار گرفتند که عبارتند از اصل تقسیم قدرت سیاسی بین دولت فدرال و دولت‌های ایالتی و همچنین اصل وابستگی دولت فدرال و دولت‌های ایالتی به هم در رابطه با تعیین نوع و سقف مالیات‌های دریافتی.

چکیده آن که بنا بر قانون اساسی آلمان وظایف دولتی میان دولت فدرال و دولت‌های ایالتی سرشکن شده است و هر یک از این دو پاره فقط می‌توانند در حوزه‌هایی که در قانون اساسی تدوین شده‌اند، وظایف خود را انجام دهند. همچنین در سیستم فدرال آلمان می‌توان با

بررسی حقوق مشروع و حوزه‌های کارکردی دولت‌های ایالتی که در قانون اساسی تدوین شده‌اند، دریافت که این ایالت‌ها از خودمختاری و استقلال برخوردارند. به همین دلیل نیز هر ایالتی دارای قوای قانون‌گذار، اجرائی و قضائیه و نهادهای سیاسی ویژه خویش است. دیگر آن که بنا بر باور برخی از پژوهشگران پروژه فدرالیسم، ساختار دولت فدرال در آلمان یکی از بهترین و در عین حال بغرنج‌ترین ساختارهای فدرالیسم در جهان است. در رابطه با دولت فدرال در آرژانتین دیدیم که دولت فدرال (دولت مرکزی) از قدرت تمرکزگرایانه زیادی برخوردار و در عوض حقوق حکومت‌های ایالتی بسیار محدود است. ویژگی فدرالیسم در آلمان آن است که حوزه کاری دولت فدرال (حکومت مرکزی) و حکومت‌های ایالتی در قانون اساسی بسیار شفاف تعیین و تفکیک شده است و به همین دلیل گسترش اختیارات یکی از این دو قانون قدرت نیازمند همکاری این دو قانون با هم است و هیچ‌یک از این دو قانون نمی‌تواند بدون موافقت قانون دیگر حوزه قدرت اجرائی خود را گسترش دهد. همین ساختار سبب شده است که دولت فدرال هر چند از اقتدار برخوردار است، اما قدرت تمرکزگرایانه آن بنا بر قانون اساسی محدود گشته و امکان سؤاستفاده از قدرت سیاسی بسیار کم است.

ادامه دارد

منوچهر صالحی

اوت ۲۰۱۹

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشت‌ها :

Germanische Produktionsweise [1]

Augustus [2]

Rhein [3]

Kurfürst [4]

Reformation [5]

Reichkreise [6]

Westfälische Friedensverträge [\[7\]](#)

Reichstag [\[8\]](#)

Bundesrat [\[9\]](#)

Rheinbund [\[10\]](#)

Deutscher Bund [\[11\]](#)

Bundestag [\[12\]](#)

Fürstentag [\[13\]](#)

Hessen [\[14\]](#)

Hansastadt [\[15\]](#)

Main [\[16\]](#)

Weimarer Republik [\[17\]](#)

Gliedstaaten [\[18\]](#)

(Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei (NSDAP [\[19\]](#)

Niedersachsen [\[20\]](#)

Schleswig-Holstein [\[21\]](#)

Ewigkeitsklausel [\[22\]](#)

Länderkammer [\[23\]](#)

(Sozialistische Einheitspartei Deutschlands (SED [\[24\]](#)

(Kommunistische Partei Deutschland (KPD [\[25\]](#)

(Sozialdemokratische Partei Deutschlands (SPD [\[26\]](#)

Bezirke [\[27\]](#)

Bremen [\[28\]](#)

(Partei des demokratischen Sozialismus (PDS [\[29\]](#)

Die Grünen [\[30\]](#)

(Wahlalternative Arbeit und soziale Gerechtigkeit (WAsG [\[31\]](#)

Die Linkspartei [\[32\]](#)

(Christlich Demokratische Union Deutschlands (CDU [\[33\]](#)

Das 3. Reich [\[34\]](#)

خاطرات خونین درختان بلوط جنگل بولونی گزارشی از فرشین کاظمی نیا

مراسم یادبود پارتیزان‌های جان‌باخته فرانسه در آزاد سازی پاریس

در جنگ جهانی دوم

اوت 1944

در ۱۶ اوت ۱۹۴۴ ، یعنی تنها سه روز مانده به آغاز نبرد آزادسازی پاریس که تا آخر اوت ادامه داشت ؛ ۳۴ پارتیزان فرانسوی از پنج سازمان مسلح مقاومت مختلف ، یعنی "مبارزان مسیحی جوان" ، "نیروهای داخلی فرانسه" ، "سازمان شهروندان و نظامی ها" ، "پارتیزان ها و تیراندازهای فرانسه" و یک سازمان نظامی به نام "Turma" در اعماق جنگل بولونی در غرب پاریس تیرباران شدند. هنوز آثار گلوله هائی که در این روز، سکوت این گوشه از جنگل را شکسته است ، بر نیم دایره ای از چندین درخت تناور بلوط وجود دارد که یادآور مقاومتی بزرگ است . بیشتر این اعدام شده ها اعضای یکی

از این سازمان ها یعنی " پارتیزان ها و تیراندازهای فرانسه " بودند که در بازداشتگاه های نازی در برابر شکنجه های بسیار مقاومت کرده بودند و مغضوب به شمار می رفتند.

"پارتیزان ها و تیراندازهای فرانسه" [Francs-tireurs et) partisans français (FTP)] سازمان مقاومت مسلحانه ای بود که در سال های جنگ جهانی دوم به رهبری "حزب کمونیست فرانسه" تشکیل شد. این سازمان مقاومت ، خود متشکل از سه گروه بود: اعضای "حزب کمونیست"، "کمونیست های جوان" و "کارگران خارجی". "اف.ت.پ" یک سازمان رزمی و چریکی تمام عیار بود که همه ی شهروندان می توانستند عضو آن بشوند ولی تحت فرماندهی کمونیست ها قرار داشت. در فوریه ی ۱۹۴۲ روزنامه "اومانیته" ویژه نامه ای منتشر کرد که در آن به وجود سازمان "پارتیزان ها و تیراندازان های فرانسه" اشاره شده و از مردم خواسته بود که به چریک ها کمک کنند. در ویژه نامه ی دیگری که در مارس ۱۹۴۲ منتشر شد مردم و شهروندان ترغیب شده بودند که به "اف.ت.پ" بپیوندند. فرماندهی کل کمیته ی ملی "اف.ت.پ" در اختیار "شارل تی یون" بود. در واقع در پایان سال ۱۹۴۱ با رشد سریع این سازمان، کمونیست های فرانسه - که تا پیش از حمله ی آلمان به اتحاد جماهیر شوروی و به دلیل عدم موضع صریح در موقعیت سیاسی دشواری قرار داشتند - به عنوان یک گروه مؤثر ضد فاشیست بیش از پیش شناخته شدند و محبوبیت فراوان یافتند. یک عضو مهم حزب، به نام "آرتور دالیده" مسئولیت امنیتی "اف.ت.پ" را بر عهده گرفت. او در شبانگاه ۲۸ فوریه ۱۹۴۲ در حالی که همراه با زنی از همکارانش در یک کافه نشسته بود شناسایی و دستگیر شد. پس از دستگیری به زندان "سانته" در محله ی چهاردهم پاریس منتقل اش کردند و بلافاصله زیر شکنجه قرار گرفت. اگرچه او نام بسیاری از چریک ها و مسئولین "جنبش مقاومت فرانسه" را می دانست؛ اما زیر شکنجه های بسیار شدید نازی ها زبان نگشود و قهرمانانه کشته شد. در نوامبر ۱۹۴۳ "ژوزف اپستاین" مسؤل پرسنلی "اف.ت.پ" دستگیر و بشدت شکنجه شد. او نیز مقاومت کرد و هیچ اطلاعاتی را در اختیار گشتاپو نگذاشت. به قول لوئی آراگون ، "مرگ چشمان پارتیزان ها را خیره نکرد..." در دسامبر همین سال عده ی بیشتری دستگیر شدند و بدنبال این دستگیری ها به شبکه ی پاریس ضربه ی شدیدی وارد آمد. اما سازمان توانست مقاومت کند و با جانفشانی های بسیار باقی بماند. در سال ۱۹۴۴ "اف.ت.پ" نیرویی نزدیک به صد هزار نفر در اختیار داشت. در مارس ۱۹۴۴ ژنرال دوگل نیروهای نظامی داخل فرانسه را تحت فرمان "ژنرال ماری پی یر کونینگ" قرار داد ولی "اف.ت.پ" استقلال چریکی اش را همچنان حفظ

کرد. هم زمان با نبرد معروف نرماندی نیروهای "اف.ت.پ" در مرکز و جنوب غربی فرانسه علیه آلمانی‌ها دست به عملیات ایذائی زدند. از ژوئن تا اوت ۱۹۴۴ يك عضو دیگر حزب به نام "کوزوله"، عملیات نظامی "اف.ت.پ" را در پاریس هماهنگ می‌کرد. کوزوله و يك سرهنگ ارتش که فرماندهی "جنبش مقاومت فرانسه" را به عهده داشت، عملیات مسلحانه‌ی منتج به آزادسازی پاریس را طراحی کردند. در ۲۸ اوت ۱۹۴۴ ژنرال دوگل، کوزوله را به عنوان مسئول "اف.ت.پ" منصوب نمود. سرانجام زمستان ۱۹۴۴ کوزوله افراد سازمان را در ارتش رسمی فرانسه ادغام کرد. اعدام این مبارزان، سوژه‌ی بسیاری از آثار ادبی و سینمایی شده است. در سال ۱۹۶۶، "رنه کلماں" فیلم جذابی با عنوان "آیا پاریس می‌سوزد؟" [Paris brûle-t-il ?] ساخت که به جریانات آزادسازی پاریس و این رخداد نیز پرداخته است.

هر ساله یادبودی از جانب شهرداری پاریس و با حضور اعضای قدیمی گروه‌های مقاومت که اینک زنان و مردان سالخورده اند ولی افتخارات گذشته را همچنین حفظ کرده اند، برگزار می‌شود. امسال (۲۰۱۹)، به دلیل بارانی بودن هوا در دو روز گذشته، این مراسم، دیروز، ۱۸ اوت، برگزار شد. این قسمت از جنگل بولونی، در نزدیکی يك آبگیر طبیعی، آخرین تابلوی پیش روی دیدگان جانباختگانی است که زندگی‌شان را در دشواری وظیفه زیستند و علیرغم شکنجه‌های بسیار، هم‌زمان‌شان را محفوظ نگاه داشتند. دیروز در چشم‌های زنان و مردان سالخورده‌ای که در سکوت، خاطره‌ی رفقای جانباخته‌شان را گرامی می‌داشتند؛ نگریستم. برخی نمی‌توانستند حتی راه بروند و با صندلی چرخدار یا وسایل کمکی آمده بودند. اما همه تا حد ممکن مرتب و با لباس‌های رسمی حاضر شده بودند. زنان و مردان، مدال‌های افتخار را با دقت و وسواس بر کُت‌هایشان نصب کرده بودند و با دستکش‌های سفید حمایل‌های پرچم‌ها را در دست داشتند. تمامی مراسم احترام و تقدیم گل در سکوت برگزار شد. بعد از آن موزیک نواختند و مبارزان قدیمی از مقابل یادمان جانباختگان بولونی با احترام گذشتند. به خود جرأت دادم و با برخی از آن‌ها کمی حرف زدم. وقتی خواستم چند سطری در دفتر یادبود بنویسم، به متن‌های گاه بلندی که با دست‌های لرزان و به زحمت نوشته شده بودند نگاه کردم. با دو سه نفرشان عکس یادگاری هم گرفتم و بیشتر با هم خوش و بش کردیم. یکی‌شان که يك عرب الجزایری تبار بود، با چفیه‌ی عربی‌اش آمده بود و پرچم فرانسه در دست داشت. وجه مشترک همه‌شان این بود که از پس عمر رفته، احساس افتخار می‌کردند؛ با این اطمینان که زندگی‌شان پوچ و بیهوده نبوده است. این هدیه‌ی

“مقاومت” است که به زندگی شور می بخشد. انسان “مقاوم”، هویتی خدشه ناپذیر دارد و اثر تاریخی و ماندگار خود را بر صفحه ی روزگار می گذارد. به یاد می آورم قطعه ای از شعر حماسی “پل الوار” را که به ترجمه ی شاملو، کورسوی امید را در ما، خوابگردان آینده ای مستور، زنده نگاه می دارد:

آنان را که به قلم آوردند از یاد می ببری

آنان را که پروای مهر منشان نبود.

من در اکنون ـ تو ام ـ هم از آن گونه که نور آن جاست

همچون انسانی زنده که جز بر پهنه ی خاک احساس گرما نمی کند.

از من تنها امید و شجاعت من باقی است

نام مرا بر زبان می آوری و بهتر تنفس می کنی.

به تو ایمان داشتم.

ما گشاده دست و بلند همتیم

پیش می رویم و، بختیاری، آتش در گذشته می زند.

و توان ما

در همه چشم ها

جوانی از سر می گیرد.

فرشین کاظمی نیا

۱۹ اوت ۲۰۱۹

پاریس

سند ساختار جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران

مصوب گردهم‌آیی نهم

۱۱ تا ۱۲ مه ۲۰۱۹ - ۲۱ تا ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸

توضیح: یکی از اسناد مصوبه نهمین گردهمایی جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، سند ساختار است که با اضافه شدن یک سطر* در سند ساختار پیشین (در بند ۴- نهاد محلی)، با رای بیش از شصت در صد به تصویب رسید.

***** (- همراهانی که واحد محلی ندارند، می‌تواند عضو یکی از واحد های موجود شوند و از طریق اینترنت در نشست های آن واحد شرکت کنند.)

۱ - نام: - جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران (مخفف آن "ج ج د ل ا")

۲ - تعریف: - جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران برای جمهوری، دموکراسی، لائیسیت، عدالت اجتماعی و برابر حقوقی در همه زمینه‌ها از جمله برابر حقوقی جنسیتی در ایران مبارزه می‌کند. جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران جنبشی است کثرت‌گرا، فراگیر، علنی و مستقل که در آن همراهان از خاستگاه‌ها و افق‌های گوناگون گرد آمده‌اند تا با جایگاهی برابر، ابتکارات فردی و کوشش‌های جمعی و داوطلبانه خود را در عرصه‌های نظری و عملی از راه‌های دموکراتیک و بر مبنای اسناد پایه مصوب گردهم‌آیی‌های سراسری به پیش برند.

۳ - همراه: کسی است که خود را جمهوریخواه دموکرات و لائیک می‌داند و به‌گونه‌ای با این جنبش در پیوند است. مبنای مشارکت همراهان اراده‌ی آزاد و داوطلبانه، پذیرش مسئولیت و

پاسخ‌گوئی نسبت به آن است. توصیه می‌شود همراهان حداقل ماهانه پنج یورو (یا سالانه شصت یورو) به صندوق مالی بپردازند. مشارکت در کوشش‌های جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران، فردی و صرف‌نظر از وابستگی یا عدم وابستگی افراد به احزاب، سازمان‌ها و انجمن‌های دیگر است. همراهان همه جا از حقوق یکسان برخوردارند، از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن.

۴- نهاد محلی:- همراهان می‌کوشند برای پیشبرد فعالیت‌ها در محل اقامت خویش، نهادهای محلی به‌وجود آورند. نهادهای در همه تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب روش‌های کار خویش، خود مختارند، تعلق آن‌ها به "ج ج د ل ا" بر مبنای اسناد پایه و مصوبات نشست سراسری است. نهادهای در اتخاذ مواضع سیاسی و انتشار آن‌ها به نام واحد محلی خود در صورت وجود تفاهم و یا احرار اکثریت آراء آزادند. اقلیت برای دفاع از نظرات خود و تبلیغ علنی آن می‌تواند از همه امکانات جنبش استفاده کند.

- همراهانی که واحد محلی ندارند، می‌توانند با یکدیگر واحد منفردین تشکیل دهند. (تبصره ۱)

- همراهانی که واحد محلی ندارند، می‌توانند عضو یکی از واحد‌های موجود شوند و از طریق اینترنت در نشست‌های آن واحد شرکت کنند.

- واحدهای محلی در سطوح شهری یا کشوری برپایه سند سیاسی و سند ساختار، تشکیل می‌شوند و در چارچوب این دو سند، در تمام فعالیت‌های خویش، خود مختارند.

- حد نصاب واحدهای محلی ۵ نفر است.

- مسئولیت موضع‌گیری‌های سیاسی واحدهای محلی بر عهده خود این واحدها است..

- نماینده، نمایندگان یا رابطین واحدهای محلی در شورای هماهنگی با رای اکثریت همراهان این واحدها انتخاب و در صورت لازم تعویض می‌شوند

تبصره ۱: حقوق و وظایف واحدهای محلی در مورد واحد مجازی نیز صادق می‌باشد.

۵- گروه‌های کار

۱-۵ ترکیب و چگونگی شکل‌گیری:

- ۵-۱-۱ مسئولان گروه‌های کاری در گردهمائی سراسری انتخاب می‌شوند.
- ۵-۱-۲ مسئولان گروه‌های کاری با توجه به حجم کاری گروه، تعداد

اعضای خود را در هر مقطع زمانی می توانند انتخاب کنند.
۳-۱-۵ انتخاب اعضای گروه‌های کاری از میان داوطلبان، متناسب با فعالیت های گروه با مسئول گروه و با تأیید شورای هماهنگی است. (تبصره ۱)

۴-۱-۵ تصمیم گیری های گروه بر اساس رأی اکثریت تشکیل دهنده گروه قابل اجراست. (تبصره ۲)

۵-۱-۵ سه بار غیبت غیر موجه همراه داوطلب در جلسات گروه‌های کاری، می‌تواند با تصمیم جمعی گروه، منجر به حذف همراه از گروه شود.

تبصره ۱: بعد از تشکیل گروه‌های کاری، در خواست جدید از همراهان برای شرکت در گروه‌های کاری با تصمیم اکثریت گروه است.

تبصره ۲: در صورت برابری آرا، نظر مسئول گروه راه گشاست. بر این اساس توصیه می‌شود که تعداد اعضای گروه ها فرد باشد.

۲-۵ وظایف و اختیارات:

۵-۲-۱ گروه کار "سیاسی" به سهم خود موظف است در تدارک بحث‌های علنی پیرامون مضامین مطرح در اندیشه جمهوری‌خواهی و پیشبرد مباحثی که نشست سراسری مشخص می‌کند، بکوشد.

۲-۲-۵ گروه "ارتباطات" نهاد ارتباطی سراسری و عهده‌دار مناسبات جنبش با نیروها و مجامع ایرانی و خارجی بوده، موظف است در معرفی جنبش به افکار عمومی ایرانی و خارجی بکوشد.

۳-۲-۵ گروه "سایت و شبکه‌های اجتماعی" بازتاب دهنده افکار جنبش جمهوری خواهی پیرامون مضامین پایه ای آن، مثل جمهوری خواهی، دموکراسی و لائسیته می‌باشد.

۴-۲-۵ گروه‌های کاری آئین‌نامه‌ی داخلی خود را تدوین می کنند. آئین‌نامه انتشار علنی خواهد یافت.

۵-۲-۵ گروه‌های کاری در تصمیم گیری‌ها و انتخاب روش‌های کار خویش (در چار چوب موازین ج.ج.د.ل.ا) خود مختار هستند.

۶-۲-۵ مسئولین گروه‌های کاری موظفند گزارش کاری گروه خود را به همراهان، شورای هماهنگی و گردهمایی سراسری ارائه دهند.

۷-۲-۵ در نبود گردهمایی سراسری، فقط شورای هماهنگی می‌تواند برکل فعالیت گروه‌ها، در صورت عدم تناسب فعالیت آنها، بر طبق سند ساختار و سیاسی، ناظر و تصمیم گیرنده باشد.

۶ - گرایش‌های سیاسی - نظری

همراهان هم نظر می‌توانند در محدوده توافقات سند سیاسی در گرایش‌های گوناگون خود را متشکل نموده و از تمام امکانات جنبش

برای تبلیغ علنی نظرات خود استفاده کنند و اعلام موضع نمایند.

۷- شورای هماهنگی

تعریف: شورای هماهنگی فعالیتهای نهادهای گوناگون ج.ج.د.ل.ا را هماهنگ میکند.

۱- ۷ ترکیب و چگونگی شکل گیری

شورای هماهنگی، مرکب از مسئولان گروه های کاری (برگزیده در نشست سراسری) و رابط های (نمایندگان) واحدها می باشد.

تبصره ۱: واحدها تا ده عضو از حق داشتن یک نماینده و بیش از ده عضو دو نماینده در شورای هماهنگی برخوردارند.

تبصره ۲: در صورتی یک واحد نماینده دومی را به شورای هماهنگی می فرستد که از میان مسئولین گروه کار تشکیل دهنده شورای هماهنگی در گرد همائی سراسری فردی از این واحد حضور نداشته باشد.

تبصره ۳: در گردهمائی سراسری یا حداکثر پس از دو هفته پس از گردهمائی سراسری، واحدهای محلی و منفردین، رابط های (نمایندگان) خود را برای تشکیل شورای هماهنگی معرفی می کنند.

۲- ۷ وظائف و اختیارات

۱- ۲ - ۷ شورای هماهنگی عهده دار پیشنهاد و تدارک کارزارهای سراسری است.

۲- ۲ - ۷ شورای هماهنگی در تبادل نظر با همراهان، برنامه کار مشترکی را تدوین و زمانبندی کرده، برای فعالیت به همراهان ارائه داده و سازماندهی و تحقق آن را پیگیری می کند.

۳- ۲ - ۷ شورای هماهنگی هر ماه نشستی مجازی با همراهان برگزار می کند تا نسبت به رویدادهای سیاسی ملی و بین و المللی و مضمون واکنشی که باید نشان داد، از آنان نظرخواهی کند. در صورت تشخیص لزوم انتشار بیانیه، گروه کار سیاسی با توجه به تمایلات و اظهار نظر همراهان حاضر در نشست، متن را تدوین و به شورای هماهنگی ارایه می دهد. شورای هماهنگی می تواند در آن تغییرات و تصحیحاتی را که لازم می داند وارد کرده، بیانیه را به نام شورای هماهنگی انتشار دهد.

۴- ۲- ۷ تصمیمات در شورای هماهنگی به اتفاق آرا گرفته می شود. در صورتی که اتفاق آرا حاصل نشود، رای اکثریت مبنای تصمیمات خواهد بود.

۸- مشارکت زنان

برای عملی شدن امر سهمیه بندی:

در پیروی از مصوبه نخستین گردهمائی سراسری مبنی بر پذیرفتن سهمیه ۵۰ درصدی زنان، که هدف جنبش می باشد و مشارکت متساوی زنان و مردان، در تمام نهادهای انتخابی و عرصه های فعالیت جمعی، در صورتی که تعداد شرکت کنندگان زن در نشست های همگانی محدود بود، کوشش میشود حتی المقدور در نهادهای انتخابی به هدف ۵۰ درصد نزدیک شد.

۹- گردهمائی سراسری

- گردهمائی سراسری، بالاترین نهاد «جنبش» است.
- گردهمائی سراسری عادی سالانه، به دعوت شورای هماهنگی و با شرکت حضوری و محازی همراهان و به صورت علنی برگزار میشود.
- گردهمائی سراسری، در تمام امور جاری سیاسی و تشکیلاتی تصمیم گیری میکند و تصمیماتش را با پشتیبانی آرای اکثریت همراهان حاضر به اجرا می گذارد.
- در گردهمائی سراسری عادی، بر مبنای گزارش شورای هماهنگی، فعالیت آتی جنبش مورد بحث و بررسی همراهان قرار می گیرد و راستای حرکت آینده تعیین میشود.
- گردهمائی سراسری فوق العاده به درخواست بیست درصد از همراهان برگزار میشود.

۱۰- نحوه انتخابات در گردهمائی سراسری

- حداقل رای لازم برای انتخاب کاندیداهای مسئولان گروه های کاری ۲۰ درصد آرای حاضران در جلسه می باشد.
- برای هر گونه تغییر در سند سیاسی و یا سند ساختار، تصمیمات با اکثریت بیش از شصت درصد همراهان حاضر به تصویب میرسد.

راه کار های مبارزاتی رادیکال در ایران از فرامرز دادور

در میان مسایل بیشمار در مقابل جنبش کارگری رادیکال و سوسیالیستی در ایران، موضوع تکلیف واقعگرایانه اهمیت فوق العاده دارد. در ایران حدود 26 میلیون نفر شاغل هستند که فقط نیمی از آنها تمام وقت کار میکنند. 50 درصد در خدمات، 30 درصد در صنعت و 8 درصد در کشاورزی اشتغال دارند. اقتصاد عمدتاً در راستای فعالیتهای غیر مولد (ب.م. تجاری، مستغلات و بانکی) گرایش میابد و با افزایش بحران در در حیطه تولید ارزش اجتماعی، " انباشت زدائی " و فرار سرمایه به خارج از کشور، فقر و نا عدالتی اوج بیسابقه یافته است. علاوه بر معضلات عمیق اقتصادی، بخاطر تداوم اختناق تئوکراتیک و سیاستهای سرکوب گرانه و فاشیستی، متأسفانه فضای سیاسی برای ظهور مخالفت ها و اعتراضات سازمان یافته اپوزیسیونی وجود ندارند. با این حال، در سالهای اخیر، حرکت های درست و مناسب با واقعیت جامعه در میان جنبشهای مردمی و از جمله فعالان کارگری ظهور یافته که ستمگری اصلی آن کمک به شکل گیری تشکل های کارگری و مردمی بویژه از نوع سراسری آن میباشد.

برای نمونه، در روزهای 13 و 14 مرداد (4 و 5 اوت 2019) تعداد زیادی از معلمان شاغل و باز نشسته در شهرهای تهران، اهواز، کرمانشاه، تبریز، اصفهان، بگونه ای سراسری و تحت هدایت شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان، برای پیگیری خواستهای صنفی و دمکراتیک معلمان به تجمع اعتراضی اقدام نمودند. در میان بیانیه ها، مطالبات مشترکی مانند آزادی فعالان صنفی فرهنگی، آزادی تشکل های معلمان، توقف سیاست پولی سازی مدارس، پرداخت معوقات و ارتقای حقوق به بالاتر از حد خط فقر هفت میلیونی وجود داشت (اخبار روز، 5 اوت). انجام این کارزار از سوی شورای هماهنگی تشکل های صنفی معلمان، از جمله راهکارهای کنش گرانه ای است که در نبود آزادیهای دمکراتیک و تشکل های مستقل و قانونی، به اشکال مختلف برگزار میگردد. هم اکنون برخی از معلمان فعال و از جمله اسماعیل عبدی، محمد حبیبی، محمود بهشتی لنگ رودی، عبدل رضا قنبری و محمد ثانی در زندان بسر میبرند.

یک اقدام کنش گرانه دیگر، شکلگیری تجمع سراسری بازنشست گان به نام "اتحاد سراسری بازنشست گان ایران" است که بنا بر منشور خود

برای "بهبود شرایط زندگی" و "دفاع از حقوق مادی و معنوی و حیثیت اجتماعی بازنشستگان و مستمری بگیران" فعالیت میکند (اخبار روز 4 اوت 2019). مبارزه برای "مستمری متناسب"، "درمان و بهداشت همه جانبه"، "امکان دخالتگری... برای... نظارت بر صندوق های بازنشستگی"، احیای شورای عالی تامین اجتماعی و ایجاد نهاد های شورایی با حضور اکثریت قاطع نمایندگان کارگران و کارمندان در آنها، بخشی از حیطه فعالیت های آن است. اتحاد برای ایجاد مناسبات تضمین کننده این ردیف از منافع و در پیگیری برای آنها، استفاده از « راهکارهای اعتراضی مسالمت آمیز» را توصیه میکند. اینکه در مقابل، رژیم چگونه به واکنش های سرکوبگرانه ادامه بدهد، به سطح توانمندی اتحاد بستگی خواهد داشت.

در ایران در میان شاغلین (26 میلیون)، 14 میلیون از آنها کارگر خطاب میشوند (تنها منبع مالی آنها فروش نیروی کار است) که اکثریت آنها (کارگران، کارمندان، معلمان، پرستاران، ...) بعلاوه خانواده شان تقریبا جمعیتی بین 40 و 50 میلیون را تشکیل میدهند که به لحاظ اقتصادی از زمره زحمتکشان و محرومین بشمار می آیند. در نبود آزادی های دمکراتیک و نیروهای قدرتمند اپوزسیون در صحنه علنی فعالیت های جامعه، بدیهی است که استفاده از هر نوع امکان عملی برای حضور (قانونی، غیر قانونی و در صورت امکان بطور علنی) در امور جامعه مفید میباشد. انتشار بیانیه اولیه برای استعفای خامنه ای و اطلاعیه های حمایت از آن، از جمله راهکارهای مبارزاتی است که در نبود حقوق مدنی به اشکال گوناگون عمل میکنند.

البته مهم است که همچنان در دستاوردهای تئوریک ارتقاء حاصل گردد. در تاریخ جنبش کمونیستی از ایده ها و اشکال متفاوت برای سازماندهی پرولتری استفاده شده و مثلا کمون پاریس، همچون یک شکل سیاسی متاثر از کنش انقلابی به مثابه یک پارلمان نوین دمکراتیک، مبتنی بر جدائی قوای قانون گذار و اجرائی و بدون استیلای بوروکراسی برای یک مدت کوتاه بمثابه حکومت پرولتری عمل نمود. در عین حال، نیل به ایجاد شورای کارگری، همواره بعنوان یک شکل خود سازمان یافته کارگری که توانسته باشد مدیریت اقتصادی غیر استثماراری را با اداره غیر ستمگرانه سیاسی و اجتماعی گره زده هدف اصلی بوده و میباید از ورای مشخصات مناسبات اقتصادی در این دوران گذار به سوسیالیسم، حاصل گردد.

اما بهر حال، برای جنبش سوسیالیستی که خواهان ایجاد جامعه انسانی عادلانه و آزاد، مبتنی بر کنترل و مالکیت اجتماعی بر فعالیت های

اقتصادی در اشکال خود مدیریتی (موسسات اشتراکی و تعاونی، غیره)، و اداره جمعی جامعه در اشکال خود گردانی (شوراها، انجمنها، غیره) میباشد، مهم است که پیشاپیش و از مرحله کنونی، برای ایجاد تجمع های دموکراتیک سیاسی و اجتماعی (کانون، اتحادیه، سازمان، حزب، جبهه، غیره) و بر مبنای سمتگری طبقاتی، البته با توجه به زمینه های موجود اجتماعی برای هدف نهایی یعنی ایجاد مناسبات مبتنی بر تولید و توزیع بر اساس اصل هرکس به اندازه توانائی اش و به هرکس به اندازه کارش، مبارزه نماید.

فرامرز دادور

16 اوت 2019

طرح "بسندگی زبان فارسی"

حذف هویت ملیتهای ایرانی با حذف زبان مادری

اعلامیهی "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران"

سرپرست معاونت آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش، رضوان حکیم زاده، روز چهارشنبه هشتم خرداد ۱۳۹۸ اعلام کرد که وزارت آموزش و پرورش با توجه به "تاکید رهبری به یادگیری زبان فارسی" و به منظور "اجرای عدالت آموزشی" و "جلوگیری از زدن برچسب دیرآموز به دانشآموزان مناطق دوزبانه" برای ایران، در صدد اجرای طرح "بسندگی زبان



فارسی" در بخشهایی از ایران است که زبان مادری کودکان، فارسی نیست. بر اساس این طرح به گفته رضوان حکیم زاده قرار است استانداردهای آمادگی "بسندگی زبان فارسی" در قالب طرح سنجش نوآموزان احصا شود تا آنها قبل از ورود به دبستان، غربالگری شده و افرادی که با زبان فارسی آشنایی ندارند، خدمت هدفمند دریافت کنند. بدیگر سخن کودکانی که زبان مادریشان فارسی نیست، پیش از

ورود به مدرسه باید یک آزمون زبان فارسی دهند و در صورت موفقیت در این آزمون میتوانند به کلاس درس راه یابند. البته فعلا در مورد این که اگر کودکی در آزمون موفق نبود چه خواهند کرد، طرح مشخصی ارائه نشده است و تنها وعده خدمات جبرانی داده شده است.

دولت روحانی ادعا می کند که با این طرح، میکوشد تا از مشکلات آموزشی این کودکان بکاهد اما در اصل، حکومت تلاش میکند تا با تحمیل زبان فارسی به کودکان خردسال پیش دبستانی غیرفارسی زبان، اولاً زبان فارسی را از زبان رسمی به زبان اجباری تبدیل کند و با ادامه این سیاست فاشیستی از جمله هویت ملیتهای ایران را به تدریج از بین برده و سیاست یک دولت مرکزی، یک مذهب و یک زبان که از زمان قدرت گیری حکومت پهلوی تا به امروز ادامه داشته است، را در ابعاد وسیعتر، به مردمان و جامعه ما حقه کند.

جمهوری اسلامی ایران، از بدو روی کار آمدنش، سیاستهای حکومت شاهنشاهی پهلوی در قبال ملیتهای غیرفارسی زبان ایران را به خشن ترین وجهی ادامه داده و در چهل سال گذشته، با توسل به نیروی سرکوب و نقض حقوق ملی این بخش از مردمان کشور، خواسته های حق طلبانه آنان را ندیده گرفته است. و هر روز نیز با طرح و برنامه جدید و با ابلاغ بخشنامه، بر دامنه ستم مضاعف و نقض خشن تر حقوق ابتدایی شهروندی و بشری آنان میافزاید.

در پی سخنان معاون آموزش و پرورش موج اعتراض وسیعی در مخالفت با این طرح فاشیستی به راه افتاد و دولت برای آرام کردن اوضاع اعلام کرد که این طرح هنوز به مرحله اجرا نرسیده است ولی بر طبق گزارشات خبرگزاری ها علیرغم ادعای دولت، در برخی از مناطق ملیتها این طرح به اجرا درآمده است همچنین خودداری ثبت نام کودکانی که در آزمون "بسندهای فارسی" موفق نبوده اند، در بعضی از این شهرستانها گزارش شده است.

کنوانسیون حقوق کودک به روشنی در باب اهمیت پیشرفت کامل شخصیت، استعدادها و توانائیهای ذهنی و جسمی کودکان سخن میگوید. اما پاشنه دولت جمهوری اسلامی ایران همچنان بر بنیاد سیاستهای تبعیض آمیز قرون وسطائی، بنیادگرایانه و فاشیستی میچرخد و روزگار سیاهتری را برای جامعه ما و به ویژه اکثریت کودکان در ایران فراهم می سازد. حمید رضا بابایی وزیر آموزش و پرورش چند سال پیش هم گفته بود "70 درصد دانش آموزان در سراسر کشور، دو زبانه (شما بخوانید غیرفارسی زبان) اند". در آن دوره نیز وزارت آموزش و پرورش

بجای تدارک تحصیل کودکان به زبان مادری همچنان برنامه حقه کردن زبان فارسی را برای این کودکان مورد توجه قرار داده بود.

کودکی که تا هفت سالگی در خانواده و میان خویشاوندان، در محیط زندگی، محله و شهر به زبان دیگری غیر فارسی سخن میگوید، بسیار طبیعی است که با ورود به مدرسه، زبان شفاهی آموخته در بطن خانواده و یا شهر و روستای خود را با آموختن کتبی آن زبان دنبال کند. اینجا سخن از درصد عظیمی از کودکان مدارس ایران است. نادیده گرفتن زبان مادری کودکان در آغاز تحصیل و نبود آموزش کتبی به زبان مادری آنها، اعمال خشونت علیه کودکان و تجاوز آشکار به ذهن و فکر در حال رشد و تعالی آنهاست.

استدلالات منطقی، علمی، فرهنگی و انسانگرایانه در این رابطه در گوشهای رژیم جمهوری اسلامی کارگر نیست. فاشیسم دینی، خشونت و سیاستهای تبعیض آمیز حاکم در وزارتخانه های جمهوری اسلامی در فکر تعرض بیشتر به فکر و اندیشه کودک برای دور ساختن وی از هویت ملی، زبانی و فرهنگی اوست.

در طول چهل سال گذشته تلاشهای رژیم برای حل مسئله ملی در ایران از طریق نیروی نظامی و زور و سرکوب به جایی نرسیده است و اکنون حکومت با طرحهایی این چنین میکوشد تا صورت مسئله را پاک کند. این طرح اما به مرحله پیش دبستانی محدود نمیشود و فکر بیمار حاکمان دخالت از گهواره را در نظر دارد.

به گزارش ایسنا، رضوان حکیم زاده در نشست خبری، اجرای سنجش سلامت جسمانی و آمادگی تحصیلی نوآموزان (در) بدو ورود به دبستان اظهار کرد: "امیدواریم سنجش را، به جای بدو ورود به دبستان، دو سال قبل دبستان انجام دهیم". وی افزود: "اکنون سنجش به صورت اختیاری برای ۵ ساله ها و به طور محدود برای ۴ ساله ها نیز انجام میشود، اما اگر بتوانیم سنجش را دو سال عقب ببریم امکان مداخلات بهتری فراهم میشود، البته لازمه آن، این است که دوره پیش دبستانی را هم دو سال قبل از کلاس اول داشته باشیم". به دیگر سخن حکومت تصمیم دارد تا با اجرای این طرح از زمان زبان باز کردن کودکانی که زبان مادری آنها غیر فارسی است، در آموزش زبان آنها مداخله کرده و در واقع بصورت خزنده وارد زندگی تربیتی کودکان غیرفارسی زبان شوند. این طرح در واقع بنیان خانواده های ملیتهای مختلف ایران را مد نظر دارد و دور نیست اگر گفته شود که اینگونه میخواهند صورت مسئله "مسئله ملی" در ایران را پاک کنند.

چنانچه این طرح پیاده شود، "بسندگی زبان فارسی" هم به برنامه غربالگری در پیشدبستانی افزوده خواهد شد و از آن به بعد با "نابسندگی" و عدم کفایت زبان فارسی کودکان غیرفارسیزبان، به مثابه یک ناتوانی و مانند مواردی همچون کم‌بینایی، کم‌شنوایی یا یک اختلال یادگیری برخورد خواهد شد.

امروزه در بسیاری از کشورهای دنیا که بشکل فدراتیو اداره می‌شوند مسئله حفظ زبانهای مردمان یک سرزمین به عنوان یک گنجینه و میراث فرهنگی، از اولویت بالایی برخوردار است و تمامی سازمانهای فرهنگی و حقوق بشری و همچنین سازمان ملل متحد (یونسکو) نه تنها بر حفظ زبانها تأکید دارند بلکه تلاش بر این است که امکانات هرچه بیشتری از طرف دولت‌ها در اختیار این مردمان قرار گیرد، گرایش به همسان سازی و حذف زبانها، گویشها و فرهنگها در واقع تلاشی است برای حذف هویت مردمان ایران و حقنه کردن آمریت و استبداد دولت جمهوری اسلامی بر سراسر ایران. ما بر این باوریم که آموزش زبانهای مادری (چند زبانی) باید جزء بنیاد آموزشی در ایران بوده و همچنین بعنوان امکان آموزشی داوطلبانه در مناطق فارسی زبان در برنامه های آموزشی دبستانی تا دانشگاهی تدارک دیده و اجرا شود، چرا که زبان، پل ارتباط میان فرهنگ ها و ملیت های گوناگون و امکانی برای تحقق برابرحقوقی فرهنگی است.

"همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" طرح بنیادگرایانه، فاشیستی، ستمگرانه و کودک آزار "بسندگی زبان فارسی" برای کودکان غیرفارسی زبان را به شدت محکوم می‌کند. "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" ضمن تأکید بر جایگاه زبان فارسی به عنوان زبان مشترک و ارتباطی بین تمامی مردمان ایران، بر لزوم و ضرورت آموزش به زبانهای مادری تأکید داشته و آن را حق طبیعی میلیونها کودکی میداند که زبان مادریشان فارسی نیست. نبود آموزش به زبان مادری تنها یک حق پایمال شده میلیونها کودک و آزار آنان نیست، بلکه همزمان، اجبار آنان است به آینده ای ناموفق‌تر و فرودست‌تر به نسبت کودکان فارسی زبان و در همان حال تشدید ستمگری بر تمامی ملیتهای ایران است.

حق تحصیل به زبان مادری یک حق دموکراتیک است که همچون بسیاری دیگر از حقوق دموکراتیک مردم ایران از سوی حکومت اسلامی زیر پا گذاشته شده است. ما از همه اشخاص، جریان‌ات و نهادهای ترقیخواه مدافع حقوق بشر دعوت میکنیم تا با اعتراض علیه این طرح فاشیستی و ستمگرانه، رژیم را به عقب نشینی وادارند.

ایران از آن تمامی مردمان و ملیت های آن است و تنها با حقوق برابر آنها و تکیه بر صلح و همزیستی دموکراتیک میان آنها میتواند به کاروان دموکراتیسم و ترقی در جهان پیوندد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران!

“همبستگی برای آزادی و برابری در ایران” *

23 مردادماه 1398 - 14 اوت 2019

*- احزاب و سازمانهای تشکیل دهنده : اتحاد دمکراتیک آذربایجان - بیرلیک، جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، حزب تضامن دمکراتیک اهواز، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب کومه له کردستان ایران، حزب مردم بلوچستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران، کومه له زحمتکشان کردستان